

افتاده در خدمت ابراهیم عادل شاه قریب یافته وی و مولانا ظهوری یکجان و دو قالب بودند و اکثر نسخه‌ها بیکت
گفتند بجزی شمشیر شاعری با کرد و زبده آقا محمد ولد میر کی جوانی شجاع خوش خلق نیکو طبع موزون شاعر بوده
غضنفر که جاری کنام معارفه و شاعره را غرضنفری که جاری بقدرت بوده و در امتزاجت موسوم به پیرو جوان خوب
چار هزار بیت و دیگر دیوان غزل و کتاب پیش آمد احوال میر در اهی ذهن سلیم و طبع مستقیم در انتظام شورا و بهاری
شاعر مهور است حسن و طبعی از منظوران جمیع ایران منظوماتش معنی عمیق است میران تمی بهدانی اشتها یافته
از ندای سلطان یعقوب بوده رنگین الدین و عویدار پیوسته با قرآن خود در مقام کبک بوده لهذا این لقب یافته
صرنی قاسم نام پیش مرافضه لهذا این تخلص گرفته با حکیم شفاقی ارتباط داشت عبدالحق از سادات متست با ملا
شفیق بسطرح بوده لوای با با سلطان نام قلند در مشرب بود و وقتی که سلاطین او زبک بر خراسان استیلا یافتند
در آخر تیم خان و باقی سخن از شاه عباس گرفته در راه تیم خان بیت اولی و تاجق بقتل رسید گفته معنه صد شکر که نسل او زبکان شد مردم
از باطن فیاض انام محصوم و گویندگی ماند از ایشان باقی و باقی معلوم قدری باقی معلوم به میر سیکسی به میر ششم از سادات
موسویت در عهد جهانگیر دیوان و بخشگیری او دیده و در عهد شاه جهان دیوان و بخشگیری کامل داشت و بهانجا گذشته
میر ششم ولد سیکسی ایضا از تم در زندبیل کشین و الف در گذشته امین که بحسب بزاز می اشتغال داشته
اطلس سخن را بر دکان بیان خوب می کشید و آصف محمد قلی نام که از اترک بوده در سندی گذرانید و بسبب مساجی
محمد نام و ملا پره که بوالعجب خیالات می تراشیده و سامعان را بشکفت می آورده و تنها مرزا سعید نام
و تابع میر محمد باقر نام و در کی که در بدو حال بعضی فغان رفت و باز بوطن شد و دیوانی قریب بیت هزار بیت
دارد و سعید عبد الرحمن و قسمت ملا علی نقی نام که مهارتم بود و بدست چپ کار میکرد و کاظم و مشرب از سادات
آنجا مردی بقوی و صلاح مودت بکاشی بوده و معز و مستفقی و مرزا عبد شاخ و نافع طباخ و الهی از سادات
آنجا که در کسب حق مایه بود و واحد که مشرب و سیمی داشت بر یک از نازک بنیان سحر کاران بیارند نظرت مرزا منور نام
مخاطب بکسیخان از سادات موسوی تم است موزد موسوی هم تخلص کردی از امرای عالمگیر بود و در فضیلت درجه علیا داشته
شاعری دون مرتبه او بود گویند چون عالمگیر مولوی عبدالمدین مولوی عبد الحکیم سبالکون را طلب داشت روزی یکی سخن
در حضور پادشاه بادی در مقدمه علمی الزام خورده بان عالم در گذشته آقا تقی علیا شاگرد بلاد اسط مرزا صاحب
بوده در هند آمده دل گذرانید همین مراجعت به تته وار و گردیده چندی نزد میر کمال الدین خان احمد رضوی گذرانیده
بوطن شناخت فرامان طرش صل عرضش از ناولایتی آباد است در زمان سابق از نسوبات تم بوده الحال باقی

سبب خود است در حوالیش بجزه چهار فرسخ است در ایام عزین که مردم آن فرقی مستغنی از آب باشند آب در آن بجزه
 سر و بند و چون در چهار محتاج شوند آب را از آن باز دارند آب آن نیک شود و عجب آنکه اگر از نیک سخا کند آب بر زمین
 فرود و در نیک نشود از مردش جلال الدین بن جعفر نزد سلاطین و عامه سوز بودی با مرد هفتت گذرانوی و حاصل
 را حرف اهل فضل و فهم کردی و بشو و شاعری میل داشتی میر ابو الحسن از سادات فرامان و علمای زمان بود و بخت
 امام علیخان و لاله دیردی بیگ خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم فارس بودند نرنگی عالی داشت آخر در اربعین و الف
 بخت گناهی مقتول شده عیسی عبدالقیوم نام بخت تاسم خان جهانگیری بسیر و امینا هملش فرامان اما در بخت
 توطن داشته شاعر نیکو بیان بوده ساوه از شهرهای قدیم است ظهورش بنا کردی از جامای ستر که اش مرزا فیض
 آثار سکیدی اسحق بن امام بهام سوسی کاظم است و در چهار فرسخی دی جانب مغرب مسجدی بسوی میل پیغمبر منسوب است
 در سوابق ایام بر کنار شهر بجزه بوده که احوال علامتش پیدا در شب ولادت پیغمبر خشک شده و در صفاتش گوید
 در آن کوه غاری بر شال ابوان و در سقف آن چهار سنگ بسان چهار پستان آدمی بیرون آمده که همیشه آب از آنها
 متقاطر مگر یکی وقت کافری مکیده از آن زمان خشک شده مردش شیخ عثمان چاچی از رسوم عبودیت
 بهره دانی و در کرامات و خوارق بهره عالی داشته بعد غاناکان در سال ششصد و نود و پنج دعوت حق را اجابت
 کرده قبرش شهید مقدس سیدی اسحق جای بانام است استاد ابوالبشر عقل حاوی عشره حواجه نصیر الدین
 ابو جعفر محمد بن حسن هملش از بهر دو ساوه اما چون در طوس متولد گشته بطوسی شهر در حرکت شاگرد فریدالدین
 داماد است و او شاگرد صدر الدین حسینی و او شاگرد بهمنار و او شاگرد به واسطه شیخ ابوعلی سینا در وقت که امام
 فریدالدین رازی از عالم گذشته حواجه بفرقه سال و پنج ماه بود ولادتش یازدهم جماد الاولی سنه سیصد و پنجاه و سه
 قتل الموت و زارت اسماعیلیه روزی چند بزرگ و عتف کرده و در قبهستان مدنی مجوس بوده موجب آنکه در زمان مستقیم
 عباسی روزی چند در قبهستان ساکن شده حاکم آن خط ناصر الدین محمد بن محمد بادی خوش بود اخلاق ناصری بنامش نوشته
 در خلال احوال قصیده عربی در روح مستقیم بفرستاد ابن علقمی در پشت قصیده ناصر الدین محمد بن محمد نوشت که
 مولانا نصیر الدین بخلیفه آغاز مکانات نموده ازین اندیشه غافل نباشد ناصر الدین دیده حواجه را بقلوب میون و در حبس
 نمود و در شهر رابع و پنجاه و ستائنه که بلا کوخان از فتح بلاد و طلاع طمعه بتفصیل الموت نارغ گشت عدولایت قبهستان
 رفت حواجه را خلاص ساخت چون حواجه بر گاه اینان متعلق بود رعایات اختصاص یافت حکم شد که لازم اردو باشد
 هلا کوخان در سوانج ملک از رای حواجه استشارات می نمود و او جو این بر تالون حکمت و مصلحت ملک و دولت میداد

تا در حضرت ایلیخان مرتبه رفیع یافت منظره اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بعد از جعفر یک خواجه بود در مراغه که
 حسب الکلم ایلیخان صد بنا کرد و حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذلک را در آنجا جمع آورده هنوز با تمام نرسیده بود که در اثنای و
 سبعین و ستائده درگذشت در روزها امام موسی بن جعفر که آنرا کاطیه مستبره گویند در فون شد از مصفا قش شرح اشارت
 دهن تکریم و نقد محصل و زبده تذکره در حکمت و زیج خانی و مغیبه و اوصاف الاشراف در سلوک و متنو قنامه ایلیخان
 و اخلاق نامری در معاش مشهور است در جامع رشیدی سلوک که خواجه نصیر دصیت فرمود که او را در جوار موسی
 کاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد آغاز حفر کردند ناگاه سوادیه کاشی کاری ظاهر شده بعد بقیع معلوم گردید که ناصر
 خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر غلات دصیت برادر رضافه دفن نموده از عجایب حالات آنکه آن مرد را به
 در روز شنبه پانزدهم جمادی الاول سنه ثمان و شصین و شصت تمام شده بود و خواجه نصیر مانند زنده بود و احوال با بشر
 میل می فرمودی سه موجود بحق و احد اهل باشد باقی متوهم متخیل باشد هر چیز جز او که آید از نظر و نفیث دوی
 هشتم احوال باشد - خواجه سلمان ولد خواجه علاء الدین محی که در علم سیاق مرجع همگان بود بصحنون الولد سلاویه
 عمل نموده عامل خوش تقریر کافی نیکو تدبیر میزبان در تحصیل فنفاصل نبود و شاعر و ریاضی علاقه کرده سواد ششوی حفر گردید
 و خدمت سلاطین از مخصوصان سلطان اولی ایلیخان در در بگویشیش زیاده بردید و همان کوشیده چنانچه بشرت
 وی کم کسی از شاگردین پهلوز و آخر عمر از و اگر در سلطان در ری و سواد سید ریخانش مقرر فرمود یکی از تزیات اتمامی
 خواجه سلمان ایرین است و سلطان در عاصیه و لایحه این بیت نوشته ده ایرین که در حد در ری است
 و بدیش که التماس زیت - مولانا جامی در بیمارستان آورده که دی در سلامت عبارات و وقت اشارات
 بی نظیر افتاد و اگر چه بسیاری از معانی استخوان مخصوص بحال اسمعیل را در اشعار خود آورده اما محمل طعن نیست و این
 بابیات با شسته با آورده همه معنی نیک بود شاید پاکیزه بدن که هر چه در درجه و گرگون پوشنده کسوت عابد بود
 باز پسین خلعت او که نه در خویش از بیشتر از زن پوشده بنفش آنکه اگر حرفه پیشین ز برش در بارند و در و طلسم
 اکسون پوشنده در مثنوی دارد همیشه و خورشید و فراق نامه دیوانش متداول منتخب الدین اهل شهر بوده
 اشعار خوش میگفته قاضی مسیح الدین عیسی صدر است و سلطان یعقوب بوده پیوسته بادشاه و امرار
 با مرودت و بی شکر ترغیب می نموده در گفتن کلام الحق از هیچکس نمی اندیشید مشهور است که نوبتی ایلیخان سلطان
 حضور دروم جبریزه آمدند سلطان یعقوب روز بارشان مجلس را بنایت حشمت آراسته و کله زر و وزی پوشیده
 بر سرینشت و ایلیخان را طلبید چون در محل خود نشسته قاضی مجلس آماده گفت پوشیدن کسوت زر و دنی

حراست آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کور را از کتف سلطان بگیرفت سلطان طریق امانت
مرعیداشت صاحب مجالس النفائس آورده که بیچ پادشاه اهل علاقه را اینقدر تعظیم که آن پادشاه او را کرده نکرده
بعد نوبت سلطان صوفی خلیل که امیر الامرا میزیست او بکفر متهم ساخته بقتل رسانید در سال ست و شصین و ثمانناته
احیانا علی و ادوی شاعران نمودی ظریفی در آئین مجالس طریق نیکو داشته قریب پانزده سال ملازم حضرت اکبری مانده
در انجام خصیت است که گردید و معتقد رسیده انجا حلت نمود و احیانا شوخیگفت حرمی در شوخیگفتن تمام قدرت داشت
در هر نوع سخن که امتحانش میکردند در فور گفتی و در تاریخ چهارم داشت که هر چه در مجلس بر زبان گذشتی در حال
تاریخی از آن بر آوردی بدکن شد و از انجا بلاهور آمده قفیده در مدح حضرت اکبر شاه گفت اما فرصت گذراندن
نیافته باز بدکن مراجعت نمود و از انجا با حرام بیت است که بتوجه انظرت شد و انجا بود تا در گذشت صاحب
دیوان است معصومی و عهدی و حریفی که تا شش علی فرانس و اول مهری تکلیف کردی و آخر بزی نفر آید بیشتر
بطیب سخن زدی و الفقی که در ولایت دکن بلازم قطبشاه روزگار جهاد داشت در سال در سخن عروص نام بنام
او تالیف کرده و جعفر که نام سخن را بر آن دیارند بهمان طویش سخن ما عرضش می در آثار البلاد آمده که بهمان بن
سام بن نوح ۴ از ابطال نوز بنا نهاده و صاحب نزهة القلوب آورده که همیشه بطالع محل ساخته گویند بکلین که
در آن شهر و دشادمان گردید لیکن مردش ببلایت نامی اند خاقان در تحفه بسیار ستوده نزدیک بهمان موضع است
که اهل تواریخ گفته انجا تباد بن نیر و زنگی بنا کرده صدگز در صدگز اتفاقش بیت گز از سنگ تراشیده و سنگها را
بسیجهای آئین ترکیب کرده بر وجهی که مفصل محسوس نشدی گفته اند که از مطبخ کسی تا این تخت چهار وزنگ بوده
علامتش از مطبخ اینموضع صفت کشیده همین بدست یکدیگر سید او در زنا پانی تخت میرسانند کوه الوند بر یک سنگش
واقع دو کس دو دوازده وزنگ گویند دوازده هزار چشمه از اطرافش جریان دارد و هر چوت برف از زیر آن خالی نباشد از ابو عبد الله
جعفر طیار نقلت که در جبل الوند چشمه است از چشمهای بهشت جو مشه قریه از قزای بهمانست فقر بهرام گور آنجا از
غزاتک و نیاست ان فقر از یک سنگی است متضمن حجرات و بیوت و عرف بسیار سمار پوش بدیدنش حیران شود
شهر روز مومی است بهمان آنجا با غنماست که یکسال انگور بار آرد و یکسال میوه دیگر برود و او مقدار جزئی
باشد بغایت سرخ مردش حواجه بهمان در بغداد ملازم شیخ ابواسحق شیرازی کرد تا کار وی بالا گرفت و بر
ازان در علم فقه و غیر آن فائق آمد شیخ ابواسحق در ضمن ویرا بر بسیاری از اصحاب خود تفوق میداد پس از آنکه منتهی شد
بطریق صوفیان گرانید در راه ریاضت گرفت و رسید بجای که رسید خانقاه ویرا که جزاسان می گفته نسبت بسیاری از اولیا

بوی می پیوندد و در جنس و عشرین جنس آنه وقتی که از بهرات بر میرفت در گذشت در مرد و نوشت عین القصاص
 ابو الفضائل عبدالقادر بن محمد المیاخی از وی در فغان است که پدرم درین با جماعتی از ائمه در فغان صوفی رقص که
 میکردیم و ابو سعید ترمذی بیکی می گفت پدرم بنگرسیت و گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و نشان
 لباس او میداد ابو سعید گفت مرگم آرزوست من گفتم بمیر در حال بقیاد و بمرد مفتی وقت حاضر بود گفت چنانچه
 مرده را زنده میکنی مرده را زنده می توانی کرد گفتم مرده کیست گفت ابو سعید گفتم خداوند اسد را زنده کرد ان در حال
 زنده شد در حبیب السیر مسطور است که توأم الدین ابو القاسم در کرخینی وزیر سلطان سمرقند عین القصاص بادت
 نمود بسبب آنکه سخنی که در باب مناد اعتقاد از وی نقل کردند جنس از فقهای حمل بر ظاهر کرده فتوی دادند علی الفوی
 فرمودند در پانصد و سی و سه از مدرسه که در درس درسی میگفت از معلقش آویختند و بعد از ان جلدش را سوخته
 بیاوردند آوردند که عین القصاص پیش از قتل خود کاغذی را مهر کرده با صاحب سپرد که بعد از نماز جمعه فلان تاریخ
 باز خواهد کرد اتفاقاً همان روز بدو چه شهادت رسانیدند چون مهر از کاغذ برداشتند این رباعی دیدند
 ما مرگ شهادت بدعا خواسته ایم و آنکه بجزیر کم بها خواسته ایم و اگر دست چنان کند که ما خواسته ایم ما
 ایش و لفظ بوی را خواسته ایم و گفت هر چه دل سپند تو است خداوند است و هر جای تو خداست و گفت گفتن
 و دانستن که الله کیست چه سود که تو پیش هزارت سجده می کنی گفت نشان محبت آنست که بر گذر حاصل و خاطر
 نظر نکنند بیک نظر او معقود بود بدینچه ندارد و آسایش جز در قناعت نیست گفت صاحب محبت را در رو
 چنانچه ابو الحسن خرقان گفته است محل جو را در دیش که تا فدای او بر جا خواهد بود این در در جانبیت جو آمد
 را ابد الالباب پسندان استعداد باید کردن که زمستان را کنی بجز لیب مان و مان تا ترا نفروالی الله نفریب که خواندن
 ایشان هم از برای را ندن بود اشعار بر ندن و حالت بسیار دارد دیگر کمالات از مصنفانش ظاهر چه آن قدر
 کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده دیگری نکرده شیخ محمدرالدین ابراهیم المشتهر بالعراقی در سن سن
 حفظ قرآن کرده چنان بجز آنکه جمده اهل مبدان شیفته آواز او بود و پس بتفصیل که آید در سن سغه سالک بر سر است
 جمیع قلندر ان مبدان رسیدند با شان پسری بود صاحب جمال عراقی دل با و داده همراه قلندر ان دار و مبدان
 شده شیخ بها و الدین زکریا دریا از انجاء جدا ساخته در غلوت نشاند چون یک عسکه از اربین گذشت عزل گفت
 مطلع این سخته ترین باده کاندو جام کردند و چشم سست ساقی دام کردند و همیشه آنرا با داز بلند میخواند
 و سیگریت چون طریقه ایشان در غلوت ذکر و مراقبه بود جمعی آرزوی انکار شیخ رسانیدند فرمود شما را از اینها

سخ است این را نه بعد چند روز یکی از معربان شیخ را گذر بجزایات افتاده شنید که آنرا از ابا ثیمان با چنگ و چنانچه
میخواستند از نزد شیخ رفته تمام عزای خواند چون باین مقطر رسید سه چو خود کردند از عشق را فاش معرانی را
چرا بدنام کردند فرمود کار او تمام شده پس بر خاسته بدو خلوت عزای آورده گفت مناجات در عزایات می کنی
بیرون آنی عراقی بدون آمده سرد در قدم شیخ نهاده شیخ سرش را برداشته عزت از تن کشیده بوپشاید بعبده صبیبه
خود را بوی نخل کرده پسری زانیا کبیر الدین لقب بعد از میت هج سال شیخ خلیفه خودش کرد و حاسدان هر روز
سخن می بجا کم آتش بر میسازیدند لاجرم عزیمت حرم نموده بعد زیارت بجانب روم توجه کرد و صحبت شیخ صدر الدین
تونیوی رسیده در خدمتش اجتماع نموده در آشنای ان لغات را نوشت همین الدین پروانه که از امرای عظام دالی
روم بود مرید می گشته خانقاهی بساخت شیخ در اینجا بکن نوال میل بپرسانده پس از فوت همین الدین توجه معرشد
سلطان معر نیز معتقد گردیده شیخ الشیوخ مهرش گردانید در اینجا نیز پسر کفشدوزی عشقازی آغاز نهاده و
مدتی با اصحاب بر دکان او نشسته اشعار خواندی و گریه کردن بعد از ان بجانب شام روان گشت چون در عشق مشغول
بگذرانی پیشش کبیر الدین از سلطان بیاید مدتی در خدمت پدایس بر برد تا در سال ششصد و هشتاد و هفت یاد مفضل
و هفت فارضه بر مجلس استیلا یافته پسر را با اصحاب خوانده وصیت نامه نمود و این رباعی بر زبان آورده جان بیکانان
داد و رفقای مرتد شیخ محی الدین عربی مدفون است من در سابقه چون قزاق عالم دادند ما نا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قزاقان روزا فاد نه پیش کس شست و نه کم دادند و نظم و نثر سخنان عارفانه دارد و یونس تنبول
امیر سید علی بن شهاب بن محمد در اوایل ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبداللہ المزوقان می نمود اما از شیخ
نقی الدین علی دوستی کسب روش طریقت می نمود بعد فوت نقی الدین باز رجوع بشرف الدین کرده و گفت فرمان
چیت فرمود در اقصای بلاد عالم بگردم نوبت سب سکون را گردید و صحبت هزار و چهار صد ولی رسید بخواجه چار صد
ولی را در یک مجلس دید مصنفات بسیار دارد از آنجا کتاب اسرار النقطه شرح اسماء اللہ و شرح نصوص الحکم و شرح
مقصده حمزیه فارضیه و ذخیره الملوک اشتباه دارد و فائز مفضل و مقتاد و شش بولایت کابل در ختلان مدفون
گردید آوردند که اینجا تو سلطان چون در سلطانیه مضعی خود را بساخت امر عالی با جبارا فاضل و اکابر دانی و علما و
سادات و شیخ نافع گشت تا از مالک جمع آیند دوران روضه سر یک آنچه در گنجینه خاطر دارند بر صحنه ظهور رسانند
تا آن عادت موجب زینت آن محل عالی گردد امیر سید علی در آنوقت هفت ساله بوده و خالش بر دوش گرفته در آن
مجلس حاضر ساخته هر کدام از مخادیم که احادیث و آیات نقل می نمودند آنجا بجمع آنها را در ذکر گرفته و بعد از ان

بهم ترتیب داده موسوم با در افتخار گردانیده از آنجناب شمار بسیار مذکور شیخ ابو بکر که بزرگ وقت بوده این
 انقضات آوردند که بر که جز فاکه و سوره چند نداشتند آن نیز بشرط خوانند و لیکن سید انم که قرآن او درست
 میداد و من می دانم الا بعضی و آن بعضی هم از راه خدمت او دانم ابو بکر بسیار بزرگ بوده گفت که طبع کبیری
 مکن و چون بستانی جمع کن و اگر چیزی بتو آید سخن ابو عبید الله حار و پاره صونی از بزرگان این طبقه است
 گوید از شیخ ابو بکر دقان پرسیدم که صحبت با که دارم گفت بانگس که سره الله تعالی با وی بگون از تو نزد احنف
 از کبار مشایخ بود وی آورده که در بادیه مانده شده دست نیاز برداشتم و گفتم خدا یا ضعیفم و بر جای مانده بر فرود دیده
 که این بر شتر سوار از پس پشت من در رسید و گفت ای غمی توان این شتر را غم خواری کنی گفتم آری از شتر فرو داده
 زماش بن سپرد و از نظر غائب شد شیخ حافظ ابو العالی حسن بن احمد عطار از بزرگان طبقه صوفیه بوده خاقان دکن
 وصف کرده بدیع همدانی از بدایع آسمانی دست پرورد حضرت سبحان بوده گفت مرد را لباس نتوان شناخت
 چنانچه شمشیر را در غلات ابو الحسن بن الجضم از مشایخ نیک آذینار و صاحب کتاب نجوم الاسرار است زیاده الکبیر مستجاب
 الذوات بود همس بسیار از مشایخ دیده بود حافظ تمیمی در حدیث از صاحب کمال است بر قبرش دعا مستجاب
 میشود و سرق بن الاضحی در رقابت و عبادت از همه اعلی و اعلم بوده ابو الفضل جعفر بن علی الاسکندر آبی در
 فتوی و حدیث عدلی نداشت العمید الاجل سعد الدوله مسعود بن سعد سلمان از نوادرا ایم در داخل انام است
 در جوانی با دله توجه غزنین گردید بتدریج در خدمت سلاطین آل ناصر سوز گشت و عمره در ولایت هند رایت ایالت افغنه
 زندگان به نیکامی و دوست کامی گذرانده اکثر ویرا از غزنین خوانند اما غیر واقعت چنانچه خود در قصائد اظهار بدان کرده
 مسته گریل بطبع بستم شراست و شاعت مد و راحتی کردم اصل از سیدانست و محتوای در تذکره آورده که اگر چه مولودی
 همدان بود اما کارش در ولایت مشرق طراوت یافت در حین مهم و کفایت بیک رباعی و قطعه کار و انهای اسباب لغت
 بمردم دادی و رعایت فقلا و فقهی بسیار نمودی با سید الدین محمود بن سلطان ابراهیم که شایزاده عادل باذل
 نیکو طبع بود سیر سیر در چهار مقاله آه که در پانصد و دو صاحب غرضی سلطان ابراهیم که رسانید شایزاده نیت کرده
 که نزد سلطان ملک بواج رود بعزیت پسر را محبوبی کرد و صاحبانش را هم لقبید آورد از آنجمله مسعود سلمان از قبله
 نامی فرستاد بعد چند وقت این رباعی گفت در بند تو ای شاه ملک باید که مانند تو پان تاجداری شاید عمه آنس
 که ز پشت مسود سلمان آید که مار شود ملک ترا انگزاید و چند قصیده دیگر در سوز و حزن فرستاد فاعده نشد تا آنکه
 سلطان فوت کرد و آن آزاد مورده در حبس دوازده سال کشید چون سلطان مسعود زمانه فرنگت هشت سال دیگر

در حبس دهمش این قصائد فراموش در استعد عاشر غلامی نشیند بعد بیت سال حبس ثقتی الملك طاهر شکاکان او را
 بیرون آورد و این بدنامی در خاندان ایشان با نذر سلطان غیاث محمد ملک نقلت که خصم را در حبس
 داشتن نشان بدولت است زیرا که از در حال برودن نیست یا مصلح یا مصلحت معند را زنده ماندن ظلم و مصلح را در
 حبس داشتن از آن ظلم تر مسود با ابو الفرج و در آن معاصر بوده و ابتدا امین الجاهلین اتحادی محکم بود بعد چندی
 بر عکس افتاده حکیم ثنائی و ادیب صابر و جمال الدین عبدالرزاق و پس شوای دیگر ویراسته شدند در مدح سیف اللود
 محمود بن ابراهیم قصیده گفته و با ویم حذف کرده وقت خواندن لب بلب بخورد و در تذکره محمود بن آمده که او را
 سه دیوان بوده نازی و پاری و هندی ابو سعد بن مسعود بن سعد سلطان جزوی آن گل در برگ آن گل است
 هنوز هوس داشت که در مجلس سحر امیر شاه شاعرش را امتحان کردند بر بدیه رباعی پاکیزه گفت سلطان فرمود تا پیش
 پر زگرند الاجل الکافی ظفر الدین در فضل و کمال معروف در عهد ملک شاه سرآمد زبیه اشعارش بهر بستگی
 مشهور ایشرا الدین اودمان اودمان قره است نوامی اعلم و از پنج ناحیه همدان یکی اعلم است قبل از استیلای هلاکون
 بر بغداد در صاحب سلیمان شاه که در سلک نواب مستقیم مقرر بود و در مدح او اشعار آید از نظم سیکرد و در تاریخ
 گزیده منظور که اسیر الدین او اوز را و احزابام زندگان از قاضی الدین همدان مجد الدین طویل بر چند و سچو کرد قاضی
 که مرده متقی بود چهل نوبت سوره الفصاح خوانده نفرین کردیم در آن نزدیکی ایشرا الدین در گذشته صاحب دیوان است
 بیت الدین ابراهیم صاحب زمین درست و طبع مستقیم بود شو بهدوت می گفت میر معیت محوی در ویشی
 آزاد بی تعلق گذراندی مواره صحبتش در تحصیل و تحصیل صحبت بود اقسام شورش با می بیشتر گزیده در بعضی نسخ نوشته بند
 مذکور است ضمیری ولد حیران چند حیران چند منوی دارد مثل ناسید و بهرام و شمع پروانه و آسمان و زمین هلاکی
 در اقبال عمر لازم است سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای را ملازم گرفته با وجود عدم سواد بی سلیقه طبع
 اشعار گزیده گفتی و بدان فرزند باید از انقاسش برگرفت که باقی عمر را بخشش وقتی گذرانده و پویش است او است
 صبوری در عهد اکبر بادشاه در بند آمده بخدمت خان زمان بسری برود چون وی کشته شد نیم جان بکنار بر در شکلی که
 اگر چه شود وجودت می گفته اما بخلافت منزه در اعیب کرده خواجه آقا میر از نیکو طبعا است شورش است می گفت
 عیب که الغنی صاحب نشانی است و او بود عمر در هند تجارت و ملازم است گزرنده شورش بود تمام می گفته ملکی نوایی
 سرکان با وفور قابلیت همت بر کسب زراعت از معیشت میداشت و شورش بنیق همواران می نمود قیصری لطف طبع
 موصوفه بود که سخن نیک میگوید و از طبیعت بخشش داشت و در هند گزرنده شراری خواهر زاده هلاک است چندگاه بدگاه

اکبری ملازم شده آغز از خواش نفس دامن بریده در زری درویشان بر سیاحت مشکلی گردید حیدری در دیار خود مدتی
تخلص می کرد و در عهد اکبر هیند آمده ابتدا بنده میر محمد خان آنکه را ملازم گرفت و روزگار نهنا یافت بعد فوت خان بولطن
رفته رخت بدار القرا کشید شوهر میگفت مشربی شاعر مائل بوسط بود پناهی تقلید راه شوی پوسید و بنا بر اخذ جری
شوی گفت صبحی بخدمت مهاجرتان جهانگیری که میرد پس بعلتی از درگزینه بدرگاه شاه جهان پیوست میرانگی از اسد آباد
مضات همدانت سیدی پاک نژاد در پیش نهاد بود در عهد شاه جهان هیند آمده بخت اعتبار روزگار گذرانید اشعار
بر کسبه وارد او هم میرزا ابراهیم نام از ارتیمان مضات همدان است در عهد شاه جهان هیند آمده سو دای بزرگش
طاری اکثر حرکات ناموزون میکرده حکیم داود حبشش کرد تا در گذشت کلیم همدان نامش ابو طالب دوباره هیند آمده
کرت امل با شامه نواز ندان و بعد فوت او با میر حله سید بر در کت ثانی مشول عنایات شاه جهان شده ملک الشعرا
خطاب یافت و طغران شاهای بنظم آورد در موازنه آن بزرگسجیده شده گویند خون کار روم باد شده نوشته که تو
باو شاه یک اطمینی شاه جهان چرا لقبت باشد کلیم گفت سنا و جهان در عهد سادیت باد شاه محظوظ باشد و به نزار نوشت کنز
ایام بر خست در کشیر وطن گرفت و از آنجا در گذشت کلیاتش بیت و چهار هزار بیت است و وفقی از وطن هیند آمده
با کلیم و اختری مشاعره کرده بولطن مراجعت نمود مرتبه دوم هیند آمده در گذشت لقبش در فضائل و کمالات درجه
عالی داشته است شیخ بهاء الدین وغیره علماء کبک نقاش کرده شاعری و دن مرتبه او بود لامع میرزا انور انام به نصیر همدانی
که بخدمت امرا عهد تقریب دهشت محشری و موسی رضا و آشوب از سادات و میرزا ابراهیم و ملازکی
و شکوهی شاگردان میرزا ابراهیم و ایما شاه میرانم و میر جمال الدین حبیبی و رونقی و شمس و عزیز که در
سویغی و ستگاهی داشته و کوشری که ابتدای زنی تخلص داشته میر عقیل نام صاحب شون شیرین و فرزند و سجادون
پسر ملا شکوهی و مرزا ملک بر کیک که بر و از صاحب اجاز آند یار ندما و رستان موضع نزدیک حلوان آنجا ایوان عظیم
در پیش ایوان اثر باغ عظیم محسوس است گویند این باغ بهرام گور بوده و تصور نیست بکیا آنجا بودند از عجایب آنکه
یک نصف ایوان جانب کوی که برت بسیار در روی افتد و در نصف دیگر بر گز برنی نیست عبد الله آ با و
موضع است میان قزوین و همدان و زین چشمه آب گرم که از آن آب میجوشد مقدار قدری چون تخم مرغ بر سر عمود بر آب
نهند و بایستد و نیمه شود بباران از آن غسل کنند و شفایا بند نهاده اند شهرت نزدیک همدان طولش تخم مرغ غرضش
لود و رکوش هیند است موسوم بعین نهاده و در هرس را حاجت آب جهت زراعت شود و گویند مرا آب باید آب
جاری گردد و باز چون گویند بسته شود و رسمی طولش فواک عرضش را و در مساک و مالک آمده که از خراسان

و عراق بجز بغداد هیچ شهری بزرگ و آبادان ترازری نبوده مگر نیشاپور که عارضه واقع اصبغی آورده که لری
 و عوس الدینا یعنی گویند ری رازری بن اعلان بن امهبان بن فلوچ بنا کردی و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته
 و بعضی از بوشنگ نیز دانند احمد استون گوید شهری شهر شریف مغرب است علیه السلام در زمان المهدی بانه
 عباسی مدارس و خوانق شش هزار و چهارصد طاحونه هزار و دو سیت کار داشتند و از ده هزار و هفتصد مناره
 پانزده هزار و سی و پنج منجالی هزار و چهارصد و پنجاه عصارخانه و دو هزار و هفتصد قنات جاریه میزده هزار و دویست و یک
 رودخانه نیز بسیار بوده و محلات نود و شش در هر محله چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه چهل هزار
 مسجدی و در هر مسجدی سبزه چراغ و آن از طلا و نقره و غیره بود که شب روشن میکردند و مجموع خانهای بیست بار هزار هزار
 و سیصد و نود و شش بود که مردم در روی نشسته و در بزم السبلان آمده که ری در زمان بهرام چکان آباد بود باستان و
 و آهنبنان پیوسته یکدیگر بوده و اصحاب تواریخ آوردند که بکرات آن شهر بقتل عام در لرزه خراب شده و باز عمارت
 یافته تا آنکه در زمان خلافت ابو جعفر منصور و وقتی عمارت بر اصل یافت و روز بروز تعمیر و آبادان آن می افزود و تا
 حاذق جنگ خان بوقوع پیوست و کرات بقتل عام ویران گردید شیخ نجم الدین و ابوسعید در کتاب مرصاد العباد از تالیفات
 اوست آورده که درین فتنه از شهری که مولد و منشا این فتنه است هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار و برج شهادت
 رسیدند ولایت ری ابتدای بلوک بوده اغار ۳ فساویه ۲ بنام هم سیورن ۵ خوارزمی ۶ اسفغان ۷ شمشیرن ۸
 شهریار ۹ ساوخ ۱۰ بلاغ در نزمته القلوب آمده که رود بارقن نیز از نواح ری بوده در عهد خانان بولایت
 ستودار گزنت و درین ایام بلوک چهار بخشین ری اعتبار کرده باقی را علیه ساخته چنانچه بقریات احوال بعضی نوشته
 خواهد شد حق تعالی آنقدر خیر و برکت بآن ولایت داده که او نام بفهم آن قاهر اکثر ضروریات قرین که قریب چهل
 سال محل اتانت سلاطین صنویه بود از آن ولایت بجهول می پیوست و ایضا غلامان خلایه مردم کاشان از ری
 بجهول می پیوندد و اهل ستودار و سواده هم هم از آن شهر بخشی دارند در فصل خریف مردمش راتب در زره می شود
 ااروندی زیاده از دو سه ساعت نیست هر چه میخوانند میخوانند و در خاک میخوانند میخوانند شهر است که تپس از دستهای
 با یکدیگر بر ایمی می رفتند یکی راتب آمده از یاران التماس نمود که ساعتی توقف کنید تا رفته بپرزم و بیایم و این بنا بر
 افراط میوه است که نار میخوانند وقتی خاقان آنجا وارد شده است باین حالت افتاد و تصدیده در چو گفته در نزمته القلوب
 از روی طغلی آورده که اصفهان درازی را در جوانی شهر با هم نزلع افتاد هر یک شهر شهر خویش انکار میکرد و صفهان
 گفت خاک اصفهان مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک مرده را تا چهل سال بر در دکان در دانه و ستم دارد

صاحب کزیده از نزهة القلوب آورده که در عهد سلطان ابوسعید خان در بلاوری زنی پیدا شده که رو و دستهاش پر بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت کلاش را کسی نفهید لاجرم می گفتند که خرس با مادرش جمع شده در اکثر کتب است که اهل ری همیشه مخالفت به دیگر باشند و بد دستداری پیغمبر و خاندان او مبالغه بکار بر بند اصل شهر ری چنانچه مذکور در عادت چنگیز خان چنان خراب شد که نقش آبادی بالکل از وزایل گردیده امروزه دارالملک ری یکی طهران و دیگر در امین مست که مذکور گردید طهران در زمان شاه طهماسب صفوی بزینت باره و زیور اسواق محلی گردیده است شهرت پذیرفت بر شالیس کوهستان است موسوم به شمیران که در ایام سابق شمع ایران می گفتند روش شیخ العارضین ابوزکر یاکچی بن معاذ از نیکان اهل طریقت و در حدیث یگانه اهل ری و همدان و خراسان از وی روایت کردند در مناظر انسان است که خطیب در بغداد تباریح آورده که چون کجی به بغداد آمد مشایخ صوفیه التماس نمودند که مرا شایسته سخن گوید بر کسبش نشاندند خود دست بستار استاده سخن می شنودند و در آن مجلس حاضر بود در وقت حرفی بگوید یکی گفت خاموش باش جانی که مردان سخن کنند ترا منی رسد که سخن کنی و باز بر سر سخن رفت آوردند که وی را در ری دام بسیار بهر سیده فقد خراسان کرد ابتدا ببلخ رفت و آنجا مدتی سخن گفت پس از آن بهرات افتاد دختر امیر مرآت مجلس او آمده رسید هزار درم داد التماس نمود که چهار روز مجلس بنده کجی متمس را بسزود داشته روز اول ده جنازه روز دوم بیست و پنج جنازه روز سوم چهل جنازه روز چهارم هفتاد جنازه برداشتند روز پنجم از آن شهر سفر کرده جانب ری در حرکت آمد و چون از طوس بگذشت هر چه داشت در آن گرفتند او مجبور شد تا در هر حال عزیز می بود تا دولت و پنجاه و هشت در گذشت حسین بن یوسف رازی گفته که در عهد بیت بلده بخدمت علما و حکما و مشایخ رسیدم محاکس را قادیان سخن از کجی نیم صاحب کشف الحجب گفت من کلام وی سخت دوست دارم که اندر طبع رفیق و اندر اصل و رفیق و اندر سیم پذیرد و اندر عبادت سعید است گفت عجب دارم از آنکه پرسیز کند از تمام بیت علت و پرسیز کند از گناه به هم عقوبت گفت زهدت حرف زاترک زینت ماترک هو اول ترک دنیا گفتندش مرد متوکل کی رسد گفت آنگاه که بویلی حق تعالی رضاد به گفت نشان محبت آنکه به نیکی زبانت نشود و بجفا نقصان گیرد شایباز کوفن قطب وقت یوسف بن حسین از کبرای همه وقت و مشایخ زمان بوده از شاگردی ذوالنون کسب کرده در تذکرة الاولیاء آمده که بازرگان کنیزکی بهزار دینار بخرید و عزم تجارت نمود در نیشاپور بر کسی اعتماد داشت که کنیزک پیش وی گذارد پیش ابو عثمان خیزی آمد وی بعد از شفقت بسیار متولس نمود بازرگان بر رفت ابو عثمان را روزی نظر بر کنیزک افتاد و از دست شد شیخ نزد او محض حداد رفت و باجر گفت فرمود ترا بری می باید رفت پیش یوسف بن حسین در حال روان گردید و بری

رسیده مقام یوسف بن حسین پرسید گفتند از ندیق مباحی را چه می پرسی تو اهل صلاح مینمائی و ترا صحبتش زیان بچندان
بازگشت ابو حفص گفت یوسف را دیدی گفت نه و حال بازرانند و زموه باز کرده او را بسپین که این شکل تو در پیش او
حل شود ابو عثمان کورت دیگر با زبری آمد و هر که هر چه گفتند شنید در خانه اش رسیده پیری و بیابا پیری صاحب جمال نشسته
و مراحی و پیاله پیش خود بنهاد ابو عثمان در آمد و سلام گفت و نشست شیخ در سخن آمد و چندان سخنان عالی بگفت که
ابو عثمان متعجب شد پس گفت ای خواجه از برای خدا با چنین کلمات چنین مشایده اینچه حالت که تو داری گفت این امر و
پس گفت قرآنش می آموزم و درین مگفتن مراحی افتاده بود بر گریتم و پاک نشستم و پر آب کردم تا هر که خواهد از آب
بجوید که کوزه نداشتم ابو عثمان گفت از برای خدا چنین سبکی یوسف گفت از برای آنکه بیکس برین اعتماد نماید و کینزک
نبرد ابو عثمان چون این شنید و بر پای شیخ افتاد و دانست که هر که بصلاح مشهور ترست در کار او درکی از سلامت است
و دانش دوست و پنجاه و هشت شیخ بجم الدین المودود بداید از تربیت یافته کان شیخ مجد الدین بوده در کشف
حقائق قوت و قدرت بسیار داشت در واقعه جنگیز خان از خوارزم بروم آمد و مدتی ماند و صحبت مولانا جلال الدین
و شیخ صدر الدین تونیوی را دریافت وقتی در یک مجلس جمع بودند که نماز شام قائم از وی التماس امامت کرد شیخ
در هر دو رکعت سوره تل یا ایها الکافرون خواند چون نماز تمام شد مولانا جلال الدین با شیخ صدر الدین بر وجه طبیعت
گفت که ظاهرا یکبار برای شما و یکبار برای ما خواند و خاتمش در شصت و پنجاه و چهار بوده و در شونیز به بخداد بیرون
مغز سوری سقلی بر نمون گشته از تالیفاتش مرصدا العباد و تفسیر بقره الحقائق در میان صوفیه متداولست و خال خال بواسطه
احوال شرمی گفت ابو بکر کجلی از نیکان زمان بود وقتی در کار کودکی مبتلا شد و بر مهوری ساختند آخر چون معلوم شد که
خلافت بازا در اجتولی جامع نشسته بود شیخ بنده از همین بادی گفت ایبا شیخ اینچه بود که واقع شد گفت ای پیر اگر غم
ابراهم و صدق موسی و عصمت عیسی و صبر احمد عربی کسی را بود و نگا داشت وی نبود چون باد فتنه بچید همه را ببرد
و مرد در میان آن بود ظاهرا شوری نیز می گفت چنانچه در مرصدا العباد و صاحبش دور باغی از و با ستشهار
آورده شیخ ابو بکر در میان مشایخ وقت کس از دیگران تر نبوده شیخ ابوالقاسم چهار چیز در بود که در هیچ کس
در آن زمان جمع نبود جمال نال زید بجمال سخاوت زوال ابو عبد اللہ بن حداد از بزرگان وقت خود بوده عبد اللہ
بن عبد الرحمن ریاضت شکر کشیده گفت دنیا آنت که ترا محبوب گرداند از خدا استقال عبد اللہ بن محمد
خزاز از کبار مشایخ بوده سالها در که مجاورت نموده یوسف بن الحسین گفته که من مثل عبد اللہ ندیده ام و عبد اللہ نیز مثل
خود ندیده شیخ فرعه همیشه طبیعت کرده وی گفته که من هیچ مایه ندارم الا آنکه در رویشان از سخن من خندیده باشند

از جمله مشایخ مشهور است ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم خطابی امام حدیث و تفسیر و عابد و صلح بوده گویند در زمان
 او حصار طرطوس بنمایا و هزار دینار جهت مرمت آن می باشت ابو محمد با اهل مجلس خود فرمود که هر که این حصار به هزار دینار
 راست سازد من ضامن می شوم که خدا آن حال مقدری در پیشت جهت وی بنا کند مردی عجمی بر خاست و گفت این هزار دینار بگیر
 خط خنانت برای من بنویس شیخ خط خنانت بنوشت اتفاقاً پس از چند اوقات وفات یافت بجهت بوجوب وصیت آن
 خط با دور گویند بنا شد و قصار او را در آن کتب با دی برخواست و آن فرقه را از گور بر آورده نزد ابی حاتم انداخت چون مطالعه
 نمود بر پشتش نوشته بود که بدانچه ضامن شده بودی وفا کردیم اما باید که دیگر این اراده نهائی ابو زرعه عبد الله بن
 عبد الکریم القرظی در طبقات محمود شاهی آورده که ابو زرعه در عهد خود اعلم اهل مشرق و مغرب بوده ابو مسعود و احمد بن الفرات
 در حیات ما با بر جناح اهل فرات بر وایت شیخ جزری هزار هزار و پانصد هزار حدیث بقید آورده در سال دولت و
 در چاه و پشت ازین مکتوبه فنا نموده بقا خراسید صاحب کاتبی اسمعیل بن عبید و ابتدا وزارت مؤید العین بن
 کن الدوله حسن بن پویس خنجر الدوله کرده و بجانب طبرستان آمده بفتح چند قلعه معتبره قیام نموده مراجعت کرد و در جوانی
 فرمود تا زدی که بوزن هزار مثقال طلا بود زود در یک جانب آن هفت بیت در جانب دیگرش سوره اخلاص
 و لقب خنجر الدوله نفسش نزد دیال سید و شهادت یافته یا سید و نو و بر من موت افتاد خنجر الدوله بعبادتش رفت
 و در ضد است که اگر او شاه به ستو می بود بعد من عمل نماید بینگامی استنها باید و اگر خلاف آن ظاهر گردد نزد عالمیان
 بوضع می یونند که این تو اعد من بوده و اساس دولت را زبان دارد و خنجر الدوله اگر چه در آن وقت بتو لهنو دادا از پیش
 نتوانست بر و خنجر الدوله با تمامی اعیان و علم بشاعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفته و گریه و زاری می نمود و در
 روی کسی مانند که با جنازه اش زلفت چند روز نگاهها با زکروند مردم سوگواری نشسته پس از آن تا پیش با صغیرا
 بر رفت و دفن نمودند و بجهت عالی ساختند و زینو بنظر آورده که وی اثنا عشری و در اصول معتزلی بوده در چهار مقاله ویرا
 عدل مذمب نوشته و عدلی مذمبان بغایت متقی می باشند از جمیع علوم بهره مند بوده و شعر عربی در رعایت جودت
 نظم می نموده چهارصد شتر کتبخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک در هر علمی دارد صاحب مشافهات انسان آورده که
 اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که او بجهت بنی العمید پیوسته رسیدی و ابن العمید وزیر کن الدوله بن
 بود بوده و در شیوه انشا عدیل و نظیر آنست چنانچه ثعلبی آورده که انشا ازین العمید شهرت داشت و بعد العمید وزیر
 بمرام شاه ختم گشت نقل است که از قبل وی قاضی در قم بود بنابر بنا تفصیر بوزنش نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
 ایها القاضی لقم قدر فضائل قلم در قابوس نامه آورده که بیح این قلم کاتبی محترم بود و در دیوان صاحب خط مزوری

کردی صاحب بر عایت فضلش نتوانست بر و پیش گفتی و معزول نمودن هم دشوار است اتفاقاً در آن محال مریض گردید
بیح طاهر بعبادت آمده پرسید چه چیز میخوردید فرمود آنچه تو می بینی در یافت که دریافته است گفت ای خداوند بسرتو که دیگر
نگنم هم در قابوس نامه است که گفتی دو روز منبشت و بسنه ای در کس را باز داد و فرمود که کس فرستاد که خبر رفتگی تو شنیدیم
مشغول گشت اگر از مملکت مشغولی داری باز ما تا مصلحت آن کار بردست گیریم و اگر از او تسکین رسیده بگو تا خبر آن بجویم گفت
معاذ الله که از خداوند بنده را دلنگی باشد و عمل مملکت بدلت خداوند بنظام است اما از کاشور منهنی من نوشت که خاقان باطلان
ایسپهسالار سخنی گفت نتوانستم فهمید که چه گفت مرانان بگو زلفت که چرا باید خاقان ترکستان سخنی گوید من ازان آگاه
نباشم امروز مخاطف دیگر رسید که ان چه حدیث بود و درم خوش گشت افتخار العلماء المنکلیں امام محمد الدین ابو عبد الله محمد
بن عمر بن الحسن القرطبی القشیری القشیری البکری در سال پانصد و چهل و سه یا پانصد و چهل و چهار در ریهی متولد گشته و نزد والد
خود تحصیل علوم مشغول گشته چون به ریش فوت شد پیش کمال سمنانی کسب کمال کرد انگاه بخوارزم مشافت ویرا با علمائے
آن دیار و در باب اختلاف مذایب مناظرات بود و چون پیوست از آنجا بمبادر از النهر رفته با علمای آن دیار نیز او را مباحثات اتفاق
افتاد چنانچه در بنجارا وقت هزار دلیل در ابطال مذایب اشوری و هزار دلیل بر ابطال مذایب معتزلی گفت که بکس را قدرت جواب
نماند جمعی بهم برآمده خواستند که گفته انگیزند بعضی از دانشمندان بشان گفتند که وی اظهار قدرت خود کرده الا در بعضی و
ابطال سخن هزار دلیل بر اثبات جز لای تجزی وی هزار دلیل بر بعضی آن گفته و ایضا هزار دلیل در تفسیر سوره فاتحه از ایشان
بود و چون پیوسته پس ازان بهرات رفته معتم شدا در ششصد و شش و فوات یافت نزد اصحاب منطق و کلام و حکمت ملقب با نام
بنیایت با وقار و محترم بوده هر گاه سوار شدی سید نظر از طلبه در کایش پایده رفتندی در اصناف علوم و انواع فنون
تصانیف وارد مانند تفسیر کبیر و مطالب عالی و نهایت المعقول و کتاب الاربعین و محصل کتاب اللسان و البرهان و مباحثه فقهیه
و مباحث عمادیه و مذایب الدلائل و عیون المسائل و ارشاد و النظائر و اجوبه المسائل البحاریه و تفسیر الحق و کتاب الزبده و معالم
و ملخص و شرح اشارات و شرح عیون الحکمه و شرح اسماء الله و شرح معضل و شرح و جزیه و شرح کلیات قانون و غیر فلک
من الکتب و الرسائل و گاه گاه قطعه بارعامی گفتی محمد بن ذکریا از مصنفاتش یکی کتاب عادت که از لغاتس جهانست و دیگر
کتاب البحار و کتاب الاقطاب کفایت المنصور که بنام ابو صالح منصور بن اسحق برادر زاده امیر ساهیل گفته قبل بنام ابی صالح
منصور بن افرح بن انظر بن اسمعیل نوشته در مناظر الانسان آمده که محمد ابتدا در علم موسیقی و ادوار خلاصه روزگار و در عود
نوازی مهارت تمام داشته بود چند گاه میل بخواندن کتب طلب نموده در خدمت حکیم ابو الحسن علی بن زین طبری مصنف فرودس
الحکمت ساهل ریاضت کشیده تا از سیمیلان زبان خود گردید گفت اگر توانی بعد از ما بجای کنی زنده باد و بیه کن و اگر بداری

مخرد توانی بزرگ کن ماز عذاقت و فراست می سخنان عزیز بسیار است در چهار مقاله اسطور که امیر منصور بن لوز بن نصر که
 سامان عارضه افتاد که مزین گردید و بر جای بماند اطبا عاجز آمدند محمد زکریا را بخواند تا به اموی رفت چون دیده برگشت گفت
 در کشتی منشییم که دیده دانسته خود را در تنگه افکند است و حکیم چنین رواندار و ناخر با امیر بسته و کشتی انداختند و از دریا چون
 عبور کرد عذر ساخته اسمی با ساخت از سواریش دادند آمده مجاور امیر پرداخت فایده نداد گفت معالجه مفید کنم بشرط آنکه فلان
 اسپ را استر و امین بنمش دآن دو مرکب مود و بنود و چهل و سی و ننگ بدو بند می پس دیگر روز امیر را بکرا به بردوان
 مرکبان برد کراب و داشتند و حکم شد که از خدم و حشم احدی نماند حکیم شربت می که کرده بود با میر داد تا بخورد و چندانی بدشت
 که اخلاط را در مفاصل نفیسی پدید آمد پس رخت و جامه در پوشید و برابر امیر ایستاد و سقطی گفت که با فلان تو فرمودی که مرا
 بستند و در کشتی افکندند اگر سگافات آن از بر بنا و رم پس زکریا بنامش امیر نفاقت خشکین گشته و حکیم اثری پدید آمد در
 دشتام افزود امیر از جای خویش بر آمد تا بسزای نوبت محمد زکریا کار در کشید و تشدید پیش کرد امیر یکی از خشم و دیگر از
 بیم جان بر با خواست حکیم چون امیر را بر پا دید برگشت و از کرا به بدون آمد و با غلام بر اسپ را استر سوار شده رو با سوی
 نهاد و نماز عصر از آب بگذشت و تمام در هیچ جانب ایستاد بعد از آن نام با میر نداشت که زندگان با دشا به صحت بدن و نفاذ حکم
 در از باد چون بعضی بی ادبی در صحن علاج از بنده نسبت با دشا صادر شد صواب ندید که دیگر میان من و بادشا به صحبت باشد
 اما چون امیر بر خواست و محمد زکریا بردن شد نشت و عالی او را غشی دست داد چون بهوش آمد خود شکار را آواز داد و
 گفت طبیب کجاست گفتند از کرا به سوار شده با غلام میرفت امیر دانست که مقصود چه بود با پای خویش از کرا به بدون آمد
 جنود شهر افتاد خدم و حشم شاد و میهنودند در غم زکریا رسید و سب و استر باز آورد امیر شربت بسیار از
 اسپ غلام و کثیر که بدوار زانی فرمود و چند موضع در ری بسوز غاش مقرر فرمود ابو بشیر محمد بن حماد انصاری
 رازی و ولایی عالم بکیش و اخبار تو ایریج بوده و تصانیف معینه در تاریخ موالید و فوات علماء دارد و در باب این
 فن را بر او اعتماد بسیار است و ولایب قریه است از اعمال ری متصل طهران که اکمال شهری عبارت از است و
 ایضا ولایب شهر است درین که آنرا سوق الفرح خوانند و نیز قریه است در ری و حلی طائف که عبدالله بن عمر بن عثمان بن
 منسوب بدانست و دیگر قریه است میان که در مدینه و همچنین دیه است در ولایت اهواز در بغداد و نیز محلی بوده فوت
 محمد بن احمد بن عسکری و فتنانه افضل التقهیرین ابو زید محمد العسکری امیر شورای عراق و قدوه فضلای آفاق بوده
 بعضی در انصاری صحیح کردند که پروی کاسه گر بود و عصاره کاسه گرا گویند بهر تقدیر وی اول در ملازمت بهاء الدوله
 دیلمی ترتیب یافته و هر سال قصیده در وجه سلطان محمد گفته از ری بوزنمین ارسال داشتی و سلطان صلح هر قصیده هزار دینار

بوی پسر استاد آذربین آمد و قصیده گذرانید که صد آن هفت بره زرشتم چهارده هزار درم یافت املح الشعرا
 عمادعی الشهبازی اکثر تیغ کنندگان برینند که عمادعی غزنوی الشهبازی یکی است و اعتقاد بعضی اینکه غنیه
 عمادعی غزنویست محمد عوفی در تذکره خود عمادیر اورسلک شرای غزنین استقام داده و بذکر عمادعی شهبازی نیز در تذکره
 اما اشعاری که در کتب اسم او نوشته اند بعضی نسخ معتبر باسم عمادعی شهبازی یافته شده شهریار بلوکیت از بلوکات
 ری متضمن قریات همورآبادان از اشعاری عمادعی چنان مضموم که در زمان سلطان طغرل سلجوقی بوده امام الاجل
 علاءالدین حواری کل فضلی عراق در مقابل او بقصواعترا ت نمودندی نظم کم گفته و نثرش هر نکته عالمی است
 ملک الکلام فضل الامیر حواری بزرگ بوده که در صفش هر قدر نویسنده کم است صاحب خوارزم شاه می نماید چنانچه در
 شایش قصائد دارد کشف خان چون بری ستول گردیده دی خوش گفته رعایت یافت پندار رازی از شاهپس
 مستقیم در زبان عربی و پارسی و دومی اشعار گفته صاحب بن عباد وزیر بسیر گوید او مردی متوسط الحال بوده نگاه
 گنجی یافت شب بر خانها امان زرافشانده مردم خیال کردند که آن آسمان بارید جمیع را باین سبب سه مایه بدست رسید و بندار
 بزرغ بال زرنج کردن گرفت و ضیاع و عقار بسیار خرید و بنه دار ری شد بنا بر آن باین لقب شهریار یافته معجز الشعرا که
 ابوالمفاخر رازی در عهد سلطان محمد بن ملکش بوده میان دی و خاقان مراسلات اتفاق افتاده از شوای بانام است
 در صنعت تمام در عهد سلطان المانش و بکن ابو الحسن علی بن موسی الرضام قصیده گفته در غایت دقت و صنعت که
 در کس همگی بان نرسد شرف الشعراء بدرالدین القوی چون بقوام الدین طغرای تخطط و مر بو طایزیه تواتر کنش
 کرده شاعر عالیقدر معجز بکنانست مسعود و اندامان سلطان محمود غزنوی بوده و حرمت و انی داشته و ده خدای
 ابوالمعالی بو نور فضل و ذکا در عمرش دیگری چون او نبوده بلکه جنبش دیگر آزارستان کمال شدی از شوای
 آل سلجوقست و در آن دولت از جمله مضمومان بیزیه مولانا قطب الدین در عهد سلطان ابوسعید بهادر خان
 یوده شرح شمسیه بنام وزیر صافی خواج غیاث الدین محمد بن وزیر شهید خواج غیاث الدین محمد بن وزیر شهید
 خواج رشید نوشته سید محمد نور کنش از سادات عالی در جانتت در ایام شباب بری در تریه سلطان بن اجمال
 ری توطن گزیده بسیاری مردم از آند یارتن بتابعیت وی داده مرید شدند تا سلسله و توالد بسیار از دوران پاد
 شیخ یافت سید جعفر پسر بزرگتر سید محمد نور کنش بوده در زمان ابو الفازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته برای
 عظام و صد و کرام حبت و دو مانش وی سیل پنج هزار دینار کبکی و دو صد خزوار غلام مقرر ساختند سه بان نیا ورده
 عزیمت عربستان نمود و در آن ولایت با ذخایر ثوبات اخروی کوشید تا به عالم مخلص نوبه نمود و بنا بر موزونی طبع شوم گفتی

شاه قاسم نیز جزو آن کتاب در زمان سلطان حسین میرزا بجز اسان تشریف برده باو شاه در تعظیمش اقصی غایت
 کوشید پس از چندگاه حضرت سعادت حاصل کرده شاه اسماعیل باطنی نیز از تمامی سادات بزرگوارانم و اکرام باوی سلوک
 کرد از دوری دو پسر نیکو سیر بود آمدند یکی شاه شمس الدین و دیگری پادشاه شاه بهاء الدوله
 بزرگوار علم و دانش از سائر سادات ممتاز بوده ابتدا بجانب مرات تشریف برده منظور نظر سلطان حسین میرزا گردید
 پس از وی در ملازمان شاه اسماعیل صفوی منکب گردید شاه توأم الدین بن شاه شمس الدین ابن شاه قاسم
 بعد از فوت جد خود بر و سادۀ بزرگی نگه زده مرتباً از آبا و اجداد و گذشت بتدریج خلق کثیری مریدش
 گردید مولانا امیدی بواسطه باغی که داشت موسوم باغ امید شاه نامی را از پاور آورده چون شاه اسماعیل
 در آنوقت فوت کرده بود باز خواست آن خون بتولق افتاد پس شاه طاهر سب شنیده که مولانا امیدی تاه در
 کمال حصانت بنا نهاده بعد و بر انداختنش شد عنقریب بر انداخت اغلب بتو گفتن میل میفرمود شاه
 صفی الدین پسر زاده سید محمد نو بخش رازی در بردار شاه توأم الدین محمد در کرام اخلاق و محاسن اعزاز و لطف
 گفتار سرآمد اهل دیار زیسته در کبر سن نذر فرموده بود که از طرشت پیاده بزیارت شهید مقدس رضویار و
 بموادی یونون بالنذر و یگانوزن و فابند ز نموده هنوز چند منزل طی نشده بود که متوجه مرطه دالیه پیوسته صاحب دیوانت
 شاه قاسم بن شاه توأم الدین بمکرم اخلاق و محاسن آداب موصوف بعد از قضیه دالیه خود در طرشت حل
 امامت افکنده روز بروز مواد جاه و جلالتش میفرمود تا هنگام که در گذشت در انشا نایب صنعت بکار بردی
 و شو با کینه گفتی امیر سید محمد ولد شاه قاسم جوانی بود با انواع هنر موصوف کجس خط و لطف گفتار و عین
 شباب در گذشت اشعار آید دارد امیر شاه رضا منسوب بسلسله نوز بخشید است بنایت خوش صحبت و نیکو
 قریبت بود در شطرنج ماهر و شو هم نیکو گفتی فکری از سادات نوز بخشید در زمان شاه طاهر بدکن زفته منفعت
 بسیار یافته در ایثار با لفظی کللی داشته طبع شو خوب داشت قاضی محمد از سادات و راین است و راین
 در زمان سابق حاکم نشین بود و قلندر غایت حصانت داشته بعد از طهران در رمی محلی از ان شکر نیست مضافات
 نیک و ار مثل خاوه و حسن آباد قاضی چند سال باستقلال کفالتی آند بار داشته بعد از ان در خدمت سلاطین
 صفوی مقدار بی عظیم یافت کجس لطافت طبع و طلاقت لسان و علم بر تاریخ و قوت بدیهه اینس مجلس می بود قاضی
 عطاء الله برادر قاضی محمد بزرگ کوشیرین کلام بوده در عینی که میان شاه طاهر سب و خود کار روم مصالحه شد
 اصدح خیر تاریخ یافته وقتی که امیر تقی الدین صدیقی علی از صدارت معزول گشته تاریخ گفتی عیرون کن از شریعت حرف علت

قاضی عبدالعزیز ولد قاضی محمد رفیعون فضل و شوق موسیقی عدیم المثل بود ابتدا بشیر از شافیه استفاده علوم نمود پس
 متوجه مکان اصلی کشته بنابر توارث شومی گفت قاضی صدر میر نیز ولد قاضی محمد است بشکفتگی طبع و صوت مشرب
 و حسن کردار و لطف طبع متصف بود میر رکن الدین در تحصیل و تکمیل کمالات ممتاز همگان است گاهی بنظم هم رسیدی
 میر محمد قاسم بصغان ذهن شو با کینه می گفت زمانی با صف خان وزیر بوده مراجعت کرد قاضی مهدی از نسیج
 متداول گذر کرده مردی مستعد برآمد شریک می گفت امیر عثمانیت ابتر با من جد از متولیان مزارام زاده
 عبدالعظیم بوده در شوازمناز است امیر علی شاه ولد امیر غیاث مستجع صفات کمال بوده شوخ و مزاح می گفت امیر
 نور احمد در تولیت و مزارام زاده عبدالعظیم صاحب دخل بود همواره سفره ضیافتش گسترده بودی بود خور و عزت
 و کنت بر همگان راجح شو بگوید می گفت امیر ظهیر الدین ابراهیم بمزید علم و رفعت بر سایر سادات آن
 آستان منقش زایت همیشه جوان نوال گسوه داشتی امیر محمد الدین اسماعیل ولد امیر ظهیر الدین ابراهیم از افراد
 عهد است نجدی تخلص میکرد و نسبت بزرگان هر چه می یافت صرف ضیافت می نمود شیخ شهاب الدین
 علی اباعن جد از متولیان امام زاده ابوالحسن است که در قریه اندرمان آسوده است و از بنای امام بهام موسی
 کاظم می شود شیخ شهاب الدین علی در اصناف فضل و کمال مشاراً الیه محفوظاتش از شربا سی و تازی بر صد هزار
 بیت زیاده بود گاهی شو می گفت شیخ ابوالقاسم ولد شیخ شهاب الدین علی موضع اندرمان مکان آبار اشکل
 نیک نامی روشن داشته گاهی شو می گفت آقا غیاث گل آن چمنست هنوز رنگبوی از گلش عمر نایافته بود که بصر
 اهل پزمرده شد شومی گفته قاضی مسعود در سک سادات سیفی انتظام داشته والد ماجدش قاضی عبدالعزیز
 از فرزین بری آمده قاضی شد قاضی مسعود بعد نوشتن قایم مقام گردیده در طهران در سپهر آورد در یک ماه آسمان
 بنبر بود چنانچه مذکور شود از و کنای شهرت موسوم بدستور قاضی منظوماتش بنجایت نیکو قاضی بیگ اسپر بزرگ
 قاضی مسعود است منظور نظر شاه طهماسب گردیده بعد از آن با هم گردن رسیده و کالت یافت و آخر بوطن رفته در بلده
 لار و دایع جهان تا با نداد نموده بود و فضل در دانش متصف بود امیر عبدالقادر نیز بر توان قمر است بصفت تقوی
 موفق گشته در زمان سلطنت شاه طهماسب پنج سال قاضی احداث بنیرینه بوده هرگز ابواب آزار بر وجهان آن
 دیار نکشود تا حدی که روز و فاد و باش غلوا آورده حاکم خود را بکشند و بوی اهل مزاحم نشدند فضیلتش در کتو و
 اصول درجه داشت که مدت پنج سال من حیث الاستقلال در شب غازان تبریز رایت افتاده می افراخته و آخر
 بنظاد در ری بدست جمعی شربت شهادت چسبیده آه شهید میر عبدالقادر تا نیست امیر معز الدین ملک شجاع که

آن چراغ بوده چه در بیک روز هم غمی و هم محتاج و هم مستغنی بودی سالهای قضای آن ولایت داشت امیر تاج الدین
حسن نیزنگل کهن است ابتدا در شیراز تبلیغی مرزا جان بهره اندوخت بعد از آن که بلا و کجفت در خدمت مولانا احمد
اردبیلی اخذ علم نمود اصول نموده منتفی شده بوطن رسید و با فاعده عوام پرداخت از مولفانش حاشیه ایست بر علم مولانا
امیر حفص هم عمره آن شجره است خرقه تمدن از علامه دوران مرزا جان داشت و در حضرت و اعداد لوای مہارات
می افزاشت اسیری امیر قاضی زام ولد قاضی مسعود از سر علم کنشی داشته هستند و ارد شده در درگاه اکبری
منخرط گردید و بعد چندی بصوب دکن شد برادر اعیانیش قاضی بیگ چنانچه گذشت پیشوائی آنجا بود و بعد چندی
از آنجا ببارادری توجه وطن شد احیانا شومی گفت امیر زین العابدین ولد قاضی مسعود اگر چه استعدادش
تخلت قضیت محلی گردیده اما از امور دنیوی کنشی وافر داشته گاهی شومی گفته امیر شمس الدین علی
ولد قاضی مسعود ابتدای جوانی او قاتل عشق و عاشقی صرف شده ادوا حرام بکشد شناسی راه طاعت گزیده شعر
سم می گفت مولانا امیدی ابتدا بشیر از آرد فنون فضائل از محول افاضل بخصوص علامه دوران اخذ نموده چندی
گردید و بشعر گفتن افتاد بسبب میلان خاطر امیر بزم ثانی پایه اش از اقران گذشت صاحب ثروت گردید در سال
نهند و بیت و هفت دور پیش خان بدار الملک خراسان رفته با اصحاب علم و کمال با حسن و صبی سلوک نموده
بعد دو سال حرکت بری کرد از پنج راه نیاسوده بود که بر وجه شهادت رسید چنانچه در احوال شاه توام الدین
ذکور مولانا نامی شاگردش آه از خون ناحق من آه تاییک یافته خواجه محمد طاهر ولد مولانا امیدی همواره
سخت بسر انجامی امور نویسنده می گماشت و گاهی شومی گفته خواجه محمد شریف بھری ابتدا بخراسان آمده
بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان مشرف الدین او غلی مخصوص گردید و مطلق العنان بان میان مکه اری
شد پس از فوت محمد خان ولد ارشدش عزان خان بجایش مانده بعد او منظور نظر شاه طه است صعوی گردید
بولایت هفت ساله بر دوایر قوه و بیابانگ سرافراز گردید پس بوزارت اصفهان رسید و چون بوزارت
صاحب دیوان شورا است و در سپر مانده خواجه محمد طاهر و خواجه غیاث الدین محمد خواجه غیاث الدین محمد گاهی
از بجا اندیشه در آبدار نظم می کشید اما بسک کز بر نمی آورد و جوهر نثر بسیار بر روی روزگار مانده و خط پاکیزه
داشت صاحب رفق و متن معاملات شای بود و هفت بیونات را حوزب با مضامیر رسانیده خواجه محمد طاهر
وصلی از علم سیاق و سعت مشرب بجزه کانی یافته اگر چه در دولتستان وقوع چندان تعلیم ندیده اما در سلامت
و مناسبت نهایت لطافت دارد شورش بر حسب است خواجه مرزا احمد برادر زاده مولانا امیدی برادر

خواجه محمد شریف بجزی برامین احمد رازی مصنف هفت اقلیم شاه طهاسب صفوی را بوی عنایتی خاص
 بوده چند سال کلاستری مع تصدی خالصات بدو تفویض داشته شاه سلطان محمد نیز نسبت سلف عملکرد همت
 مذکور باحوال داشت بنا بر تقریب گاهی شومی گفته خواجه خواجگی برادر خواجه محمد شریف بوده در شیرین
 مقالی و بزرگ پروانگی گانه زیسته احیانا نوادی شوم خوب پوید داشت خواجه شاپور ولد خواجه خواجگی
 طبعی نقاد و ذہنی دقاد داشته در مکتب نظم فارس نوی قدرت بود فیضی هم تخلص میکرد بواسطه قرابتی که با عماد ولد
 جہانگیری داشته چند آمده کار داشت و مراجعت نمود خواجه عبد الرضا بشیرزاده خواجه محمد شریف
 بوده بچودت حفظ و لطافت طبع از اشغال امتیاز داشته در سیاق و تریل نیروای مهارت می افزاشت شعر
 خوب می گفت تاریخ وفات شاه قاسم را وفات شاه قاسم یافته و تاریخ عروس محمد بیگ نامی را آہی عاقبت
 محمود کرد ان یافته خواجه محمد رضا ولد خواجه عبد الرضا بخصال حمیدہ اتقاد داشت و اردانش خلی و لایز
 از جوانی بر بخورده آنگهان شد خواجه محمد حسن بشیرزاده خواجه محمد رضا است محلی بزبور بلاغت و انبیت
 بوده شورا بکیزه می گفته خواجه نظام الملک که از اعیان آنجا بوده بلطف طبع و حسن خلق موصوف گاه گاه
 در سخن را بسک نظم انتظام سپداده خواجه جعفر از فنون کلمات بخشی داشته خصوص در طبابت و
 سیاحت باره از مند اولات دیده در معامهات کانی داشت شوش بی تصور بوده مولانا فضل نامی
 طبعی بنایت راستی و درستی داشته از عنفوان جوان تا هنگام پیری در خدمت مولانا امیدی بسر برده
 صاحب دیوانت خواجه بدایت اللہ مشرف از مفرمان شاه طهاسب صفوی طبعی رنگین داشته اما بیشتر
 و قات در نظم اشعار سلوب العنان سمیت می گماشته بدین شیوه متبع چند کتاب نموده مرزا علی خلیقی
 در معات کردی و جدی بلوغ داشت هر که اشکل رودادی بدرد دلهاد ویدی و کار او لباضی گاهی شوم می گفته
 مولانا فہمی در شعر و نظم سلیقہ لائق داشته ہوارہ میان او و سہمی بخاری مواد عارضہ و مشار و ہچان بوده
 مولانا محمد سیری عم زاده مولانا فہمی برسم تجارت سمیت داشته منہ رقیب تا بزودی بودی و صلش
 بجای پاسبان ہوارہ آمدہ ام مولانا عنفوری با داز خوش و سخن و کش موصوف بوده و شومی گفته مولانا
 حاجی مرد ہوارہ کم سخن بودہ آنا کد دل بنیت من شاد می کنندہ باری باین خوشم کمرایا میکنند مولانا حسانی
 بنایت منہکا و طردہ کو بوده و شومزدون ہرگز بزبانش نمیگذشت مگر گاہی کہ غلامی کردہ رضائی نور بخشی
 رازی مرد قابل بود و شطرنج خوب می بافت بزرگن الدین رازی مردی پاکیزہ روزگار سنجیدہ احوار بودہ

سلیمان طهرانی چون در وطن پریشانی کشیده بپند آمد میرصدیدی از سادات طهرانی شاعر گجانه صیاد
 معنی بگجانه بوده در عهد عالمگیر بپند آمد معقول طیار شد ضحیا از روشن طبعان طهرانت طرزی از طرشت ری
 بود و بسوخ طبعی اشتهار داشت میر عرفان از سخن سخنان طهرانت فدائی طهرانی محمود بیگ تام از ادیبان
 کتکو بود با خلاق در دیشی القاف داشته منصف طهرانی شاعری رقیق الخیال رشیق المقال بوده بپند آمده
 مراجعت کرده مهنی طهرانی ناشی میرعطا است و ماوند جای منزله با طراوت اول شهری که در عالم بنا
 شده و ماوند بوده کیومرث در ایام خود سه شهر بنا نهاده اول ماوند و دوم اصطخر سیوم و ماوند که کتانت و
 پنج منزلیش بی آب روان و سه آستان نیست جبل و ماوند که هست در غایت بلندی که هرگز برت از سر
 آن خالی نشود و از صد فرسنگ پدیدار بود بعضی گفته اند که سلیمان مصخر جن در اینجا مجوس کرده بر جی گویند که فرعون
 خاک را در اینجا مفید ساخت گویند بر ذروه می معدن کبریت امر است در عجب سبب البلده ان از محمد بن ابراهیم
 خراب نقل می کنند که پدرم خواست که چیزی از ان کبریت امر بردارد مغز نه است که دنبال آن در ماوند بوده چون
 مغزها آهین نزدیک آن می رسید که خسته می شد و گفت شنیدم که مردی از خراسان بیاید با مغزها بود
 بدار و ما اندوده از ان کبریت چند ان که خواست برگرفت محمد بن ابراهیم گوید در خدمت امیر موسی ابن
 حفص بودم تا صدامون عباسی رسیده گفت حکم چنانست که کوه و ماوند شوی و احوال مجوس و ماوند را
 معلوم نمائی امیر برخواست و بدین موضع رفت و از احوال آن محبس پرسید پیری بیاید که سال ادبش از نود
 بود گفت این مجوس را نتوان دید اما اگر خواهی بستی آن شمارا معلوم کنم امیر را سخن آن پس پرسید بپند آمده
 آنکه چیزی پیر بر کوه می رفت و مردم از پس و دو تا بجای رسیدند گفت این مکان را حفص کند حفص کرد و در خانه
 پیدا شد از سنگ کنده در اینجا مثالی بر صورت عجیب دیدیم بر دست او مطرقة در پیش او ندان و قنای
 بعد وقت آن مطرقة را بر ان سندان میزدانگه گفت تا آنرا باز بطریق اول ساختند و گفت این
 طلسمی است و بجهت همین ساخته که ما دمی این طلسم باقی باشد شرابی مجوس مندرغ شود بعد از ان فرمود تا
 نزد باهنایا و زرد و بر یکدیگر بستند تا مقدار صد گز شد آنرا بر افراشتند و بر ان بر رفتند در می از
 آهین پدید آمد و بر ان در نوشته یافتند که بر قلعه این کوه مغت درست و بر هر هی چهار نقل و بر عصاره
 نوشته بود که در اینجا حیوان نیست که شرح آنرا نهایت نباشد باید که در را نگشاید و الا گناه این در
 کشته شود این اقلیم را آفتی رسد که رفع آن ممکن نبود امیر گفت همچنین بگلیفه باید نوشت مامون سیخ کرد تا دیگر

مستعرض نکو مردش امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از شکر آب و شکر آب موصی است
 از مضافات و ماوند میرزا پور ابتدا نزد عم خود فتح الدین بعضی شداولات را دیده پس در خدمت مولانا
 سعید الدین لغزانی آمدند کرده تا سر آمد علما گردید و در زمان میرزا تدیس یک صفت از مرسته با و موقوف گردید
 پس از فوت وی محمد خان شبانی در ترتیب وی کوشیده شاه اسماعیل صفوی نخست زمام قضای شرعی تمام ممالک
 خراسان بوی سپرد پس از آن امارت بر صدارت افزود و صاحب طبل و علم ساخت امیر خان امیر الامرای خراسان
 حد برده بقله اختیار الدین فرستاده متعلقانش را مصادره نمود و در روز دیگر شخصی را فرستاد تا با کاشش نمود
 ضیا الدین میرزا در تاریخش گفته سه چون میرزا محمد خلیف آل عباد زین دار فرارنت بدان دار بقاء تا بیخ شهادت
 رسم کرد ضیاء و اندر شهید و هو یکی المواتی از غایت حسن خلق خلق تکلف میفرمود عمرش پنجاه و شش سال مولانا سائل
 از موش آه است من مضافات و ماوند تا آغاز جوانی از وطن بمآره بهمان ساکن گردید و آنجا در بعضی مشغول
 فوت گردید میان حیرتی و مولانا سائل همواره مایه و مناقش و رو میداد و جمله در شاعرات طیت و طرفی میگذشته
 مولانا سیف الملوک شجاعی تکلف و ماوندی اصل سخنان مزاج امیر مزاج انگیز بسیار داشته در طبابت بوی
 حدانتی بر و مولانا قره لی مرد آسته از تکلفات و آسته نائل مجالست و دوستان بوده در شریقه و دست
 داشت فکری و ماوندی در عهد اکبر پند آمده بملازمت بعضی امر گذرانید لوزیس محمد حسین نام که چندی بخدمت
 مرزا صاحب بسر بوده و نشاطی حاجی محمد تام از نامداران سخن گذاران و یارند سمنان طولش فتح ماضیش بوده
 مردش سکن از اصحاب شیخ ابوالحسن بستنی بوده و خانقاه سکاکیه در سمنان جای بانام است شیخ العارف رکن
 الملک و الدین علا و الدوله از اجل اولیا است بعد جنید است در نقیانت که وی در ابتدا بکفرت پادشاه
 وقت شغلی داشته در یکی از حروب جذب بوی رسیده که ترک همه کرده بسلوک گردانید و رشده و مشتاد و در از سفر
 حجاز مراجعت بوطن اصلی نمود در سکاکیه مدت شانزده سال صد و چهار بار بعین بر آورده و در مسافرات صد و
 سی اربعین دیگر بسن بفتاد و در بفتاد و شش در گذشت در آخر حیات در واقعه دیده که روز قیامت
 شده و همه اعمال و اذکار و توجهات و مراقبات ایشانرا سنجیدند اعانت مظلومی که در ایام وزارت نموده بودند
 راجع آمد مولانا نظام الدین هروی از دانشمندان زبان شیخ را تکفیر کرد و نوشت که تو کافری رفو دیده زار بگریست
 و بجز بگریست گفت ای نفس دون هفتاد سال ترا گفتم کافری با و در بگریستی اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان و
 مفتی جهان بکفر تو حکم کرده گردن بنه و مرا بعد ازین مرغان و این رباعی گفته منته نفسی است مرا که غیر شیطان نیست

در فعل بر شش پنج شهبانی نیست ، ایمانش هزار با یقین کردم ، این کافر را سری سلمان نیست ، ابو البرکات
 نقی الدین علی دوستی از صاحب شیخ کن الدین علاء الدوله بوده روزی شیخ با صاحب میفرمودند که حق تعالی بسال
 یک نوبت بر نقی الدین علی دوستی در صورت کل موجودات بجای کرد و بعد از آن بگوید خود از وی پرسید که سر او دیدی
 گفت نه اما اینها که دیدی چه بود گفت آثار و افعال و صور و صفات تو و تو از همه موثرتر حق تعالی دیدار تا
 گفت در این معنی از پسندیده داشت خواه عماد الدین سوده بی وزارت امیر تو و کورگان قیام نمود خواه
 غیاث الدین سالار در زمان امیر تیمور مقصد نظام امور دیوانی بود و در الفتح یزد و باکره اوست خواه
 شمس الدین علی وزیر شایخ میرزا ابو و خواه قطب الدین طلاس در زمان میرزا ابو القاسم بابر و
 مرزا سلطان سید مدنی بامر وزارت قیام نمود خواه قیام الدین بختیار در اوایل دولت سلطان حسین
 در امر وزارت دخل نمود بجم الدین بختیار که نصاب بوده گاهی متوجه نظر شدی امیر پیری از شیوه مردمی نصیبی
 دانی داشت و شورا نیک جانت امیر سید علی با نوری سن خلق و دولت شیخ از هر کمال بخشید داشته حسب تکلیف
 کبر بادشاه ایران کن تصنیف نموده فرقی شامی خوش سلیقه بوده میر فروغی از شیرین سخنان مسلمان است
 استرآباد و طوالت مطالع غرضش بود در زمان سابق هفت تومان داشته الحال نه بوکت مثل بود با همه در زمان
 و فخر نما و غیره شش راه دارد جمله تبت ترا به بخوار بود و کرده و مناک نهایت شدت و حکمی دارند و سوابق هم
 شنگاه جرجان بوده که بعضی از اقلیم شمش و اندک طوالت بعد از غناش توجه در انظر رود کورگان احوال از آن
 شهر خرمی باقی نه تربت قدرت امام محمد یوسف صادق در جرجان بکویسین است شمار دارد اهل جرجان بی حرب
 اسلام آوردند و بنای دارالملک بنا کرد و سوم باستر آباد است یزدین هلب بناده احوالش کجا نه کور شده
 مشقو نست از شیخ ابو علی در تاریخ توام الملکی کرد روزی در جوانی جرجان آهین پاره که در آن بکصد و
 پنجاه آن بوده از سواد را نمانده مالی آنخوان آدازی عظیم شنیدند چون نزد والی جرجان بودند سلطان محمود شنیده
 قدسی طلبید است هر چند خوانند چیزی جدا شد آخرت بدبر آننگه آن ما هر قطعه از آن جدا ساخته نزد سلطان بنام
 وی خواست یعنی از آن ترتیب در صورت نیست چه اجزای آن لبان و دندان جادرس هم اتصال یافته بود در
 غایت صلابت ابتدا از مردم استرآباد بقابوس که صاحب میر بران مملکت بود پیمانید شمس المعالی قابوس
 بکارم ذات و محاسن صفات از اشغال و اقران مستثنا بود هرگاه چشم صاحب بر سطر از فطش افتادی گفنی نیز خط
 قابوس امام جناب الطلاس رسائل تازی و قصائد عربی که او پرده اخته دیباچه دفتر فضالت شاعرات با بو بکر

خوارزمی مشهور در تیمه الدهرستون ذکر بسیار کرده و شو با برسی از بسیار نوشته از تصانیفش کمال البلاغه مشهور
 اگر چه بغضاتل مورد هفت اما نسبت با مراد لشکر این بسیار در شتی مینمود امر او اعیان جرجان و یرامجوس ساخته پیش
 منوچهر را بر تخت نشاندند در اثنای راه قابوس از آن کسان که ویرامی بودند پرسید که موجب خروج شما چه بود گفتند
 چون تو در قتل ما افرای میگردی ما بیخ کس اتفاق کرده ترا گرفتیم گفت این سخن غلط است بلکه این قضیه سبب طقت خون
 ریختن است اگر شمار می کشتم بدین روز می رسیدیم بدینش گنبدیت نزدیک اهتر آباد که خود ساخته بود از افاضل جهان
 ابو منصور ثعالی من عرض بود که کتاب سیر الملوک از تصانیف او است گویند قابوس از اولاد زیارت و زیاده اش
 که در زمان کبیر و والی گیلان بوده ملحق میشود اول کسی که از اولاد زیارت سلطنت رسیده مرد آویخ است چنین مشهور
 که مرد آویخ چون بر سر بر استلا متکی شد از کمال عزوری گفت روح سلیمان بن داود همین منتقل شده و دیال که شاطین این
 در تخت حکم من اندک بعد از تاریخ ثلث و عشرين و ثلثه او را بقتل آوردند و گفتند که ما شیا طینیم احیاناً چنین حرکات
 نیز از با صادر می شود و آفرین ایشان گیلان شاه است که دلبر کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بود و جمعی از آل او
 زیارت باد شاه شدند هشت نفرند مدت دولت ایشان صد و پنجاه سال بوده امیر عصر العالی کنایه وی ابن اسکندر
 بن قابوس پادشاهی بود و در بزرگی اقتدار بجهت خود کرده در تربیت افاضل کوشید گاه گاه شورش رفتی او را تصنیف است
 در اخلاق که جهت فرزند خود نوشته نکات متین و فقرات دلنشین در آن جمع نموده امیر المعظم نصرت الدین
 کبیر با مد و شجاعت و سخاوت عدیم المثال بوده و در فضائل و کمالات بی نظیر و حضرت سلطان نکش در جلیاد هشت
 و چند سال من حیث الاستقلال فیروزه کوه با چند محال دیگر در اقطاعش مقرر بوده و فتوحات موفور از او نظهور
 پیوست حسادان در حضرت سلطان چند گاه تملیط کردند که کسان بقتلش فرستاده و در سوکسش بیازند وی
 آنجماع را با اموال فرقیته زنده آمد و آنروز در سلطان حبشی عظیم داشت و یرا دیده خواست موکلان را سیاحت فراید
 که در امرش جلا خیر کرد و این را با علی بدید بروض رسانید من خاک تو در چشم خود می آرم و عذرت نیکم زنده که صد
 می آرم به سر خود است بدست کس نتوان داد و می آیم و برگردن خود می آرم و عفو فرموده نزد کیش ساخت و سرو
 رویش بوسید و نصرت در اجبت داد الامیر الکبیر خیر الدوله منصور بن نصرت الدین نتیجه اسپهبد که بود جامه بوده در تازی
 و فارسی شوخ و بسته گفتن ابو علی جرجانی از جو از مردان طریقت بوده گفت بخیل سه حرفت بای او بلا خای خوشتران
 لام اولوم پس بخیل بلاست بر نفس خویش و طاسرست در نفاق خویش و طومی است و بخیل خویش شیخ ابو القاسم
 کرکائی عالمی بوده صدای عابدی عدیم الشانی در درار الملک معانی گفت از آن کتاب سائر معاصی عقل میوش

نزد است الا در حمر که چون خورده شود سلیمان عقل را از تحت زرد آورد و سوز دل نماید همچنان که چون سلیمان
سوز دل گشت دست نهب و غارت دیوان ملکش دراز کرد و در حرج و مرج افکندند همچنین عقل که در بدن بجای
سلیمان است چون سبب شراب زائل می شود از تحت دماغ بزیری آید دیوان قوای غضبی و شهوانی که در جوش
و خروش می آیند و تمامی دلالت انسانی را خراب می سازند سید الحکما سید اسماعیل از فضلای روزگار بوده
کتاب اعراض و خفی علانی از تصنیفات او است که بنام اهل ارسلان خوارزمشاه نوشته در طب کتاب فارسی مفید تر از
اعراض نیست و اعراض انتخاب ذخیره خوارزمشاه است حکیم مالکیت از نامان مناظم مخدانی بوده اند که در مدح که
شکر گفته و در چه عصر بوده معلوم نگشته ابو ذراعه امیر خراسان باو گفت که چون رود کی شو توان گفت گفت حسن
نظم من از ان پیش است اما احسان و کعبش تو در می باید محضر الدین اسعد خرد روزگار بوده نوت نفل و ذوق
شوش از کتاب دیس در امین ظاهر لاسی شاعری بوده روشن طبع فصیحی از جمله ملازمان عصر المال کیاد بن اسکندر
بن قابوس بوده او را مثنویست موسوم بلامق و عذرا امیر سید شریف الدین علی بعد از ترکیبش رشد و تیز آغاز
تخصیل نموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم گردید در سال هفتصد و سیصد و نه بصیبت شاه شجاع رسیده منصب
تدریس دارالشفای شیراز باو مفوض گردید و قریب ده سال در فارس بافاده پرداخت در ان ایام حواشی
بر مطول نوشت و در هفتصد و سیصد و نه که امیر تیمور شیراز را کشود و بر ابرقند تکلیف کرد تا زمان نوت صاحب
قران در ماوراء النهر سیر بر میان او و مولانا سید الدین تقی زانی مباحثات رود داده بعد نوت صاحب قران دیگر
بشیراز آید تا در هفتصد و سیصد و نه در گذشت نولدش در قریه طاعون سن اتمال استرا با بود و هفتصد و چهل و عمر
سیصد و ششش بر اکثر کتب متقدمین و متأخرین حواشی بنیشت برین تفصیل حاشیه شرح کشف و شرح مفتاح و
حواشی شرح هدایه حکمت میرک و حواشی شرح حکمت العین میرک حواشی تلویح و شرح مواقف حاشیه شرح تجرید المصنفا
و حواشی شرح طواعی صغیران و حاشیه بر شرح مطالع مولانا قطب الدین رازی و حاشیه بر شرح شمسیه مولانا قطب الدین
رازی و حاشیه شمسیه مولانا شرح تذکره و شرح جعینی و حاشیه شرح اشارات حواشی راضی حواشی متوسط فارسی
بر کافیه و منطق و حرف برد فارسی و این همه در سمرقند تصنیف نمود و بعد مراجعت از حاشیه شرح مختصر ابن حاجب و
شرح فرائض سراجی را در شیراز نوشت امیر جمال الدین در سلطنت شاه طهماسب مغوی با مرصدا رت قیام می نموده
امیر سعید الدین محمدرمان شجرات و در نور علیش بنیادت که هر گاه در مجلس شاهی در آمدی شاه بجهت تواضع
قیام نمودی برادرش امیر امین الدین حسن استغفار از خدمت خواسته سمیت با دغا رثوبات اخذ و سه